

طبقات اجتماعی عصر ساسانی

پدر در خانواده‌ی آریایی روشن نگه‌دارنده‌ی اجاق، مجری مراسم مذهبی و محافظ امنیت بود و اقتداری بی‌حد و حصر داشت که در زبان پهلوی «کدگ خودای» (کدخدا) خوانده می‌شد. از به هم پیوستن چند خانواده، عشیره تشکیل می‌شد که در ده «ویس» [مظاهری، ۱۳۷۷: ۱۵] کریستین سن، ۱۳۴۵: ۲۹] زندگی می‌کرد و ریاست آن با «ویس پت» یا «ویس پتیش» بود [پیشین، کریستین سن، ۱۳۷۴: ۱۲]. «ویسپوهران» عصر ساسانی ریشه در این طبقه‌ی اجتماعی داشتند و مجموعه‌ای از قبیله را تشکیل می‌دادند که مسکن آن‌ها را «شتره»^۵ خوانده‌اند. [کریستین سن، ۱۳۷۴: ۱۲].

خانواده‌های گسترده از سه یا چهار نسل افراد هم‌خون تشکیل می‌شدند. آن‌ها زیر نظر رئیس واحد، پیرامون اجاقی واحد و برای برگزاری آیینی واحد، زیر سقفی واحد گرد می‌آمدند. و در ملکی موروثی و غیرقابل تقسیم زندگی می‌کردند و اراضی وسیع و به هم پیوسته‌ای داشتند. آن‌چه موجب بقای گروه هم‌خون می‌شد، زنجیره‌ای از تعهدات اقتصادی و مذهبی، چون دارای مشترک، تولید مشترک و مصرف مشترک بود. خاندان سورن، قارن و ساسان، نمونه‌ای از گروه‌های هم‌خون باستانی بودند. ساده‌ترین شکل گروه هم‌خون، از چند خانوار پدرسالار که همه فرزندان یک‌نیا بودند، تشکیل می‌شد که با خویشاوندی یکدیگر، تابع نظم خاصی بودند. ریاست گروه هم‌خون و خانواده‌ی گسترده، با مسن‌ترین فرد خانواده بود که در اعصار باستان رؤسای قبایل از میان آنان انتخاب می‌شد. با این روند، به تدریج هفت خانواده‌ی بزرگ تاریخ ایران شکل گرفت و با تغییر اندیشه‌های مذهبی، دستخوش دگرگونی شد [مظاهری، ۱۳۷۷: ۱۸].

پس از شکست آخرین پادشاه اشکانی از اردشیر بابکان در فاصله‌ی سال‌های ۲۲۴ تا ۲۲۶ م، دوران پانصدساله‌ی فرمانروایی پارتیان خاتمه یافت و حکومت فرزندان ساسان که از شاهان محلی استخر بودند، با تصرف فارس و کرمان آغاز شد. حکومت ساسانی حاصل تغییرات عدیده‌ای از دوران اشکانی بود که به صورت روح جدیدی در کالبد سیاسی ایران دمیده شد. اردشیر، پس از نبردهای خونین توانست به قدرت ملوک الطوائف عصر پارسی خاتمه دهد و با دو ویژگی: حاکمیت سیاسی نسبتاً متمرکز و غلبه‌ی دینی واحد، نام خاندان ساسان را در ردیف پادشاهان ایران به ثبت برساند.

گرچه شرایط زندگی عمومی و تشکیلات کشوری و لشکری ایران در طول دوران حکومت ساسانیان دستخوش تغییرات عمده نشد، اما در نظام کلی، پیرو همان زیرساختی بود که مؤسس سلسله‌ی ساسانی بنا نهاد. با این روند، طبقات اجتماعی عصر ساسانی که یکی از وجوه ممیزه‌ی این دوران بود، شکل گرفت. سؤال این است که هر قشر اجتماعی جامعه در دوران خود، چه نقشی و چه اهمیتی داشته است، زیرا شرط بقای جامعه، مشارکت همه‌ی اعضای آن در تحولات اجتماعی عصر خود است که باید مورد نظر قرار گیرد.

مسئله تقسیم طبقاتی جامعه، ریشه در باورهای مذهبی مردم و نظام اولیه‌ی جامعه‌ی آریایی داشت. آریایی‌ها هنگام حرکت به سوی ایران به طوایفی تقسیم شدند که سلسله‌مراتبی از مردم به شکل هرم از آن‌ها پدید آمد و خانواده، هسته‌ی مرکزی و اولیه‌ی آن بود. خانواده به عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی در «اوستا»، «تافه» [مظاهری، ۱۳۷۷: ۱۵] کریستین سن، ۱۳۷۴: ۱۱] و مکان زندگی او، «مان» [پیشین] آمده است.

بخشد؛ شاهنشاه رئیس دودگ خود بود^{۱۱} [مظاهری، ۱۳۴۵: ۲۹]. و در همین راستاست که شاپور اول در کتیبه‌ی خود می‌نویسد: «من هشتم خداوندگار مزدایرست شاپور، شاهنشاه ایران و ایران، زاده‌ی خدایان، پسر خداوندگار، مزدایرست اردشیر» [ویسبوهفر، ۱۳۸۰: ۱۹۵].

در عصر ساسانی، بعضی از طبقات، از طریق روابط با شاهنشاه در سلسله‌مراتب اجتماعی تعریف شده‌اند. در کتیبه‌ی شاپور اول، اطلاعات ارزنده‌ای از ساختار سلسله‌مراتب خاندان سلطنتی و بزرگان ساسانی همراه با گستره‌ی جغرافیایی آن‌ها ارائه شده است.

مضمون کتیبه‌ی حاجی آباد شاپور اول، نوعی طبقه‌بندی اجتماعی را نشان می‌دهد. مشابه این سلسله‌مراتب در کتیبه‌های نرسی در «پاکولی» آمده که شاهنشاه، هواداران خود را به نام شهرداران، شاهزادگان، بزرگان، کدگ خدایان که پارسیان و پارتیان خویشاوند را دربر می‌گرفت، ذکر کرده است

[یارشاطر، بی تا: ۹۶]. جانشین شاهنشاه، فرزند ازدواج قانونی او بود که نام، کیش و پایگاه اجتماعی پدر را به ارث می‌برد. [Bdsara, 1937].

اگر شاهنشاه فرزندی نداشت، نوادگان و نیرنگان عهده‌دار این سمت می‌شدند و در روندی بسیار پیچیده، از احکام عرفی و شرعی، جانشینی را به خود اختصاص می‌دادند؛ مسیری که بسیاری از کشمکش‌های عصر ساسانی را رقم زده است. برای حفظ اصالت خون و داریایی خانواده، ازدواج درون‌گروهی صورت می‌گرفت [مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳]. عضویت فرد در جامعه به عضویت او در گروه هم خون بستگی داشت و از آن پس، فرد شهروند به حساب می‌آمد و از حقوق اجتماعی برخوردار می‌شد. در این صورت می‌توانست ارث ببرد، در فعالیت اقتصادی شرکت کند و امنیتش حفظ شود؛ یعنی برای رسیدن به پایگاه شهروندی، فرد باید به یکی از ساختارهای اجتماع وارد می‌شد.

بزرگان

همان‌طور که آمد، در کتیبه‌های برخی از شاهنشاهان ساسانی، از بزرگان با نام شهرداران یاد شده است. شهرداران که تلفظ بهلوی آن شرداران بود، طبقه‌ی اول اشرافیت ساسانی به حساب می‌آمدند که به عنوان شاهکان کوچک (ملکا) تحت حمایت شاهنشاه، قسمت‌های گوناگون کشور را اداره می‌کردند. آن‌ها به شرط استمرار اعزام نیرو برای شاهنشاه و پرداخت خراج، شاهی را در خانواده‌ی خود حفظ می‌کردند.

تسری به عملکرد شهرداران اشرافی دارد و آنان را در حقیقت استانداران عصر ساسانی می‌دانند، زیرا ایالات به قسمت‌هایی به نام استان^{۱۲} تقسیم می‌شدند که حاکم آن را استانداران می‌خواندند. آنان

در زمان هخامنشیان، با پیدایش پول و ثروت، امکان تقسیم میراث خانواده‌ی بزرگ و پیدایش چند خانواده‌ی کوچک فراهم شد که میر حرکت خانواده‌ی ایرانی را نشان می‌دهد. پدر اقتدار مطلق خود را از دست داد و انتقال قدرت او به شاهنشاه، تغییر دیگری بود که خانواده‌ی آریایی پشت سر گذاشت.

خانواده‌ی کهن یا تیره که در اوستا «زنتو» خوانده شده است [کریستین سن، ۱۳۴۵: ۲۹]، پس از تغییرات، باز هم مشخصات تیره را حفظ کرد. اوستا گروه تیره را منقسم از گروه بزرگ‌تری به نام «دهیو»^{۱۳} می‌داند؛ پیشین^{۱۴} که گروه بزرگ‌تر نیز از سازمانی شبیه تیره برخوردار بوده است.

کتیبه‌های اعصار متضات تاریخ ایران باستان به خصوص هخامنشی، دهیو را ولایت معنی کرده‌اند. من کتیبه‌ای در نقش رستم، شاه‌هدی بر سلسله‌مراتب دودمانی است. دارا، خود را پسر و شانسب (خانواده) هخامنش (عشیره) پارسی (قبیله) آریایی (ملت) می‌خواند [کریستین سن،

۱۳۷۲: ۱۲]. در خانواده‌ی ابتدایی، حقوق و اختیارات رئیس خانواده بسیار زیاد بود و افراد از او اطاعت می‌کردند و چرا داشتند. همین امتیاز در دوران‌های بعد به رؤسای سلسله‌مراتب اجتماعی داده شد.

تحول و تغییر خانواده‌ی گسترده در دوران هخامنشی از زمانی آغاز شد که ثروت آنان از زمین جدا شد، یعنی تازمانی که ثروت ایرانیان عبارت از گله و زمین بود، میراث خانواده تقسیم پذیر نبود، اما همین که پول و مال منقول پیدا شد، ثروت فردی بر تملک گروهی غلبه یافت و حداقل تقسیم بخشی از ثروت که میراث نقدی خانواده بود، صورت گرفت.

در چنین نظامی، خانواده‌ی گسترده نیز تقسیم شد و خانواده‌های کوچک از بطن آن به وجود آمدند. پدر خانواده در مسیر روند تغییرات، دست کم اختصار مذهبی خود را به گروهی که بعدها طبقه‌ی روحانی را تشکیل داد، واگذار کرد. بانگاهی به منابع در می‌یابیم، اوستا از سه طبقه‌ی اجتماعی که همان روحانیون^{۱۵} (اثروان) جنگیان^{۱۶} (ارث ایشتر) و کشاورزان^{۱۷} (واستروفتشویت) بودند، یاد کرده‌اند و یک‌بار نیز از طبقه‌ی چهارمی که پیشه‌وران و صنعتگران^{۱۸} (هویتی) [کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۱۸] بودند، ذکر به میان آورده است. در دوران ساسانی، همان سلسله‌مراتب اجتماعی تداوم یافت و از چهار طبقه‌ی روحانی، اربشیان، دبیران و کشاورزان یاد شده است. هر طبقه برای خود رئیس داشت که بازرسانی زیر نظر او به درآمد افراد هر طبقه، میزان رشد جمعیت در هر قشر اجتماعی و آموزه‌های آنان رسیدگی می‌کردند. اندرز بد^{۱۹} نام بازرسی بود که آموختن حرفه و پیشه‌ی مربوط به طبقه را به کودکان هر قشر برعهده داشت.

شاه و قانون جانشینی

پادشاه در عصر ساسانی به منزله‌ی شخص اول مملکت سعی داشت با القای حمایت ایزدی از خود، به حاکمیتش مشروعیت

تاریخ و فرهنگ ساسانی

قدرت نظامی و مباشرت املاک شاهنشاه را در اختیار داشتند. به موازات شهرداران فرزندان شاهنشاه که احتمال به سلطنت رسیدن آن‌ها در آینده می‌رفت، به ایالات اعزام می‌شدند تا با عنوان افتخاری، حکومت ایالت مربوط به خود را برعهده گیرند [کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۶۰].

شاپور اول، هرمز اول و بهرام اول، پیش از جلوس بر تخت سلطنت، بر خراسان و کوشان حکومت می‌کردند. بهرام سوم والی میشان بود. بهرام چهارم با لقب کرمانشاه، بر کرمان حکومت داشت [کریستین سن، ۱۳۷۴: ۳۳]. در اوایل عصر ساسانی، زمانی که شاهنشاه اختیار انتخاب ولیعهد را داشت، حکومت سستان به شاهزاده‌ای واگذار می‌شد که وارث تاج و تخت سلطنت بود [کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۲۲]. عدم سیر این شرایط، گاهی بهانه به دست بزرگان می‌داد تا مانع از حکومت شاهزادگان شوند، چنان‌که بهرام پنجم خود نمونه‌ای از این روند بود [طبری، ۱۳۷۵: ۶۱۶].

عنوان شاهی، افراد را در ردیف طبقات عالی‌تر قرار می‌داد. شاهزادگان هر زمان لازم بود به حضور شاهنشاه شرفیاب می‌شدند و وظایف خود را به انجام می‌رساندند، اما شغل معینی نداشتند. زیرا منصب ثابت، خود یکی از عوامل کشمکش و نزاع میان آنان بود.

ازدشیر در آغاز حکومت خود سعی داشت، حکومت‌های نیمه مستقل عصر پارتی را از میان ببرد و پسران خود را جایگزین آنان کند. شاهی نرسه در مرو، ابرشهر، سبکستان، هرمزد اردشیر در ارمنستان و بهرام بر گیلان، شاهی بر این عملکرد بود. از قرن پنجم میلادی، همین فرمانروایان مرزبان خوانده شدند. کریستین سن می‌نویسد: «نخستین بار در زمان بهرام پنجم (۴۳۰ م) لقب مرزبان

متداول شد» [کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۲۲]. برادر بهرام با لقب مرزبان به حاکمیت ارمنستان انتخاب و اعزام شد. در حالی که در آغاز عصر ساسانی اداره کنندگان ایالات «بذخش» یا «بیدخش»^{۱۵} خوانده می‌شدند و منابع از ثبت این منصب و لقب در کتیبه‌ی نرسه خبر می‌دهند. عناوین دیگری چون شهرب، خودای، گز^{۱۶} نیز در منابع آمده‌اند.

بذخش علاوه بر حکومت ایالات، ریاست اسواران ایالت خود را نیز برعهده داشت. البته حدود ایالات دوران ساسانی همانند عصر هخامنشی ثابت نبود و شاهنشاه افراد را بنا بر مقتضیات زمانی، برای اداره‌ی محدوده‌ای با مرزبندی‌های مشخص شده،

اعزام می‌کرد. به نظر می‌آید مسئولیت لشکری مرزبان، بر تعهدات کشوری او مقدم بود، زیرا وظایف کشوری را چند نفر از زیردستان به نام شهریک و دیهیک انجام می‌دادند. ایالات به قسمت‌های کوچک‌تر به نام شهر و کرسی آن تقسیم شده بود که شهر را شهریک^{۱۷} [همان، ۱۵۹]. و ده را دیهیک^{۱۸} [پیشین] اداره می‌کرد. طبری شهریک را رئیس الکوهره [همان، ۱۵۹]. خوانده و مسعودی دیهیک [مسعودی، ۱۳۸۱: ۱۰۱] را از طبقه‌ی آزادان ذکر کرده

است.

یلاذری، دیهیک را همان ده سالار می‌داند. در دوران جنگ، مرزبانان زیر نظر اسپاهبدان انجام وظیفه می‌کردند. سورن در زمان خسرو اول، مرزبان ارمنستان و شاپور وراز در عهد نرسه مرزبان آذربایجان و وهزیز در دوران خسرو اول مرزبان یمن بودند.^{۱۹}

از امتیازات آنان، استفاده از تخت (گاہ) بود که شاهنشاه به برخی از آنان اهدا می‌کرد:

هر آن کس که دهقان بلو زیر دست و رامیش سر بود جای نشست [فردوسی، ۱۳۵۲: ۸۷؛ کریستین سن، ۱۳۴۵: ۴۹۵]

مرزبان ناحیه سرحدی آلان و خزر از حق نشستن بر تخت زرین برخوردار بودند. و یا حق استفاده از القاب کنارنگ، شاه، (کابلشاه) شیر بامیان و... را داشتند [کریستین سن، ۱۳۷۴: ۳۴]. برخی اوقات مرزبانان به جرائم مرتدان نیز رسیدگی می‌کردند. لایه‌هایی از طبقات اشراف و بزرگان عصر ساسانی انجمن‌های متعددی را تشکیل می‌دادند که نخستین آن، متشکل از: مادرشاه، برادران، خواهران، فرزندان مثل شاه گیلان، شاه میشان، دختر و همسر ارشد شاهنشاه، همسران پسران، نوه‌های پسری و دختری بود. انجمن دوم، شامل شاهان، فرماندهان اسواران، افراد خاندان‌های بزرگ (سورن، وراز) فرمتار (صدراعظم) و شهربانان شهرهای شاهی و بعدها مگوریت (موبد بزرگ) می‌شد. این انجمن در شرایط بحرانی شاهنشاه را انتخاب می‌کرد و بدین ترتیب، نقش شاهکان و اعضا انجمن و مقام و منصب آنان در عصر ساسانی مشخص می‌شود. شاهان کوچک القابی چون کنارنگ (ملک نیشابور)، ماهویبه (ملوک مرو)، زادویه (ملوک سرخس)، کابلشاه (شاه کابل)، شیربامیان (ملوک بامیان)، اخشید (شاه‌سند)، خسرو خوارزم (شاه خوارزم)، بخاراه خداه (شاه بخارا)، افشین (ملوک اشروسته)، طرخان (ملوک سمرقند)، رتیل (شاه سیستان و داور)، چول یا صول (شاه گرگان)، کوشانشاه (شاه ساوراءالنهر)، مضمغان (شاه دماوند) و پدشخوارگر (شاه طبرستان)^{۲۰} [پارشاتر، بی تا: ۴۹۳؛ کریستین سن، ۱۳۷۴: ۳۶] داشتند.

گروه دیگری از طبقه‌ی اشراف واسپوهران یا واسپوهران به معنی پسران طایفه، در مرتبه‌ی دوم اشرافیت جای داشتند. ریشه‌ی پیدایش آن‌ها به تقسیمات جامعه‌ی آریایی باز می‌گشت که در رأس آن‌ها هفت خاندان ممتاز بودند. برخی از منابع، آنان را نوادگان پادشاه یا نزدیک‌ترین کسان به شاهنشاه می‌دانند. نزدیکی واسپوهران به شاهنشاه، نشانگر رعایت رسم خانواده‌های هم‌خون و گسترده است که شرایط حفظ اصالت و ثروت را نیز رعایت می‌کردند. نسب برخی از آنان به دوران اشکانی می‌رسید و برخی دیگر از بزرگان عهد ساسانی بودند. واسپوهران ریاست تیره‌های توانمند را در دست داشتند و مقامشان بیشتر انتصابی بود. خاندان‌های سورن پهلوی، اسپاهد پهلوی، اسپندیاد، مهران،



ساسان و زبک، از جمله بزرگان اعصار کهن بودند [کریستین سن، ۱۳۷۲: ۱۲۷]. که هر یک محدوده‌ی جغرافیایی مشخصی را در حیطه‌ی قدرت خود داشتند. کارن در حوالی نهاوند (سرزمین ماد) استقرار داشته، سورن در میستان بود و شاخه‌ای از آن‌ها در نیشابور مستقر بودند. حوزه‌ی اقتدار اسپندیاد اطراف ری و اسپاهبند در گرگان بود [پیشین].

در منابع، اکثراً نام افراد این قشر با نام قریبه‌ای همراه است که نشانگر حفظ نسب باستانی آن‌هاست. «مهرنرسه از ایالت آبروان» [طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۶] یا برخی از روستاها و روده‌ها چون رود مهران در ایالت فارس، با نام آن‌ها نام‌گذاری شده بود. املاک خاندان‌های بزرگ، در سرتاسر ایران پراکنده بود و به مثابه اجر و پاداش مناصب افتخاری آن‌ها محسوب می‌شد.

وسعت و گسترش املاک خاندان‌های بزرگ موجب شده بود، آنان در زمره‌ی اشراف و نجبای درباری درآیند و اکثر امور کشوری و لشکری را در دست گیرند. سورن وظیفه‌ی تاج‌گذاری شاهنشاه را برعهده داشت. برخی فرمانده سپاه بودند و ریاست امور مالی، حفظ خزانه‌ی سلطنت، مواظبت از اسلحه و مهمات لشکر، و ریاست مخازن و انبارها نیز از وظایف آن‌ها بود. قضاوت نیز از زمره‌ی مناصبی بود که به بزرگان اختصاص داشت. اکثر مناصب موروثی و افتخاری بودند که علامت تشخیص و امتیاز این طبقه به حساب می‌آمدند. نشان القاب اشرافی در میان بزرگان، تبار و کمربندی بود که شاهنشاه به آنان اعطا می‌کرد. آنان حق داشتند برابر حق تقدم در نظام ساسانی، در انجمن خود سخن گویند و جایگاه ویژه‌ای داشته باشند. مکان نشستن آن‌ها به نسبت درجه‌ی اشرافیت آن‌ها بستگی داشت. در ازبستان که رسوم عصر ساسانی متداول بود، نشان ویژه‌ی بزرگان تخت (گاه) برز (بالش) و پتیو (سر بند یا دیهیم) بود [نامه تنسر، ۱۳۵۲: ۱۲۲].

نشستن تبار به بزرگان اجازه‌ی نشستن بر سر سفره‌ی شاهانه یا سخن گفتن در انجمن را می‌داد. در «نوروزنامه»، سخن از رسوم زمان ساسانی آمده است که «انگشتری بی‌نگین چون سرب‌ی کلاه مانده و سرب‌ی کلاه انجمن را نشاید» [خیام نیشابوری، ۱۳۴۳: ۶۱].

نام خاندان‌های بزرگ در دفاتر ثبت می‌شد و مردم عادی اجازه‌ی خرید اموال آنان را نداشتند. شاهنشاه به درباریان و ملازمان خود بر حسب مخارج هر یک حقوقی می‌پرداخت و اگر یکی از آنان مالک اراضی بود، عایدات زمین، حقوق او محسوب می‌شد. القایی چون تنوم، تنورم، زایدان، کمند، وراز، نحو هرزمد، مهست، هزارفت و هزارید، از آن بزرگان بودند [کریستین سن، ۱۳۴۵: ۲۳۲].

امتیاز خاندان‌های بزرگ عبارت بود از: الف) درآمد حاصل از اراضی وسیع و گسترده؛ ب) شرف یابی سریع به حضور پادشاه؛ ج) تمایل به حفظ نظام اشرافیت.

کریستین سن می‌نویسد، اسامی که به آن ختم شده‌اند، متعلق به بزرگان بودند [کریستین سن، ۱۳۷۴: ۳۸]. در همین راستا، ابن حوقل نیز در قرن چهاردهم هجری قمری از بازماندگان و سپهران

در فارس یاد می‌کند که مناصب مهم عصر خود را در اختیار داشتند [ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۶۰].

گروه سوم طبقه‌ی اشراف شامل سرکردگان طوایف، فرمانروایان نیمه مستقل و امرای دولت می‌شد (وزرا، دبیران و رؤسای ادارات) [یارشاطر، بی‌تا: ۹۵؛ کریستین سن، ۱۳۷۴: ۳۸]. بزرگان به هنگام جلوس شاهنشاه جدید و یا بازعام‌های مکرر در دربار حاضر می‌شدند و به سخنان و وعده‌ها و نصایح پادشاه گوش فرامی‌دادند. آنان در زمان ضعف شاهنشاه نقش عمده‌ای در خلع یا عزل او داشتند. مورخان اسلامی از وزرگان با نام اهل البیوتات یا العظماء و الاشراف یاد کرده‌اند^{۳۳} و نام آنان را در ردیف نژادگان زمین‌دار آورده‌اند.

از امتیازات دیگر آنان، دست‌یابی به مقامات بااهمیت دولتی و درباری، از جمله مقامات دیوانی بود. پاره‌ای از مشاغل در میان آنان موروثی بود. احمد تفضلی در «ایرانیکا»، مقاله‌ای به نام «بزرگان» دارد که آن‌ها را در سومین طبقه‌ی تقسیمات اشراف قرار داده است. او بزرگان را در به سلطنت رسیدن یا عزل شاهنشاه، به ویژه هنگام تعیین جانشینی، بسیار نقش آفرین می‌داند، در حالی که تنسر این نقش را برای روحانیان ترسیم کرده است.

سایر نجبا آزادان خوانده می‌شدند که ریاست آنان با وستر پوشان سالار بود. آنان نجبای درجه دومی بودند که زیر نظر مرزبانان، ایالات را اداره می‌کردند و محافظت برخی از فرزندان شاهنشاه را برعهده داشتند. به هنگام صلح در املاک خود به سر می‌بردند و به امور زراعی مشغول بودند و به موازات مالکان عمده و درجه اول، خورده مالک محسوب می‌شدند. در منابع، نجبای درجه دوم کدک خدایا دیهگان خوانده شده‌اند. مسعودی دهقان را پنج طبقه می‌داند که با جامه‌های متفاوت از یکدیگر متمایز شده‌اند [مسعودی، ۱۳۸۱: ۲۷۸؛ جاحظ، ۱۳۰۸: ۳۹]. و اشراف به لباس و مزاکب و آلات تجمل از محترفه و مهته ممتاز گردند و زنان ایشان هم چنین به جامه‌های ابریشمین و قصرهای متیف ورائین^{۳۴} [نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۶۹].

در «مجمل التواریخ و الفقصص»، دهقان رئیس و مالک اراضی خوانده شده است [بی‌نام، ۱۳۱۸: ۵۴-۶۳]. هر چند املاک آنان وسعت چندانی نداشت، اما موروثی بود. با توجه به مسخولیت جمع‌آوری مالیات، دهقانان نماینده‌ی دولت در میان مالیات دهندگان نیز به حساب می‌آمدند و برخی از آنان مقام و منصب ثابتی در دربار داشتند؛ مثل: رئیس مطبخ پادشاهی (رئیس خوش‌آرزو) و یار پرده‌دار دربار (خرم‌باش) [مسعودی، ۱۳۸۱: ۲۷۸]. که نزدیک‌ترین فرد به مقام اول مملکت بود. اسواران نیز گروه دیگری از دهقانان بودند که ستون فقرات نیروی نظامی عصر ساسانی را تشکیل می‌دادند.

در عصر خسرو اول، دهقانان به دلیل تلاشی که در سرکوب پیروان مزدک به نفع شاهنشاه جدید کردند، از امتیازاتی برخوردار شدند که حاصل آن پیدایش اشراف نظامی وفادار به شاهنشاه بود. ظهور این طبقه، کشمکش طولانی میان آنان و اشراف کهنسال به وجود آورد که بخشی از حوادث اواخر عصر ساسانی را رقم زده است. به هنگام ورود نیروهای اسلام به ایران، دهقانان از جمله کسانی

بودند که با سرداران مسلمان پیمان صلح منعقد ساختند و در اعصار بعد نیز حافظان سنن ایران بودند. بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست اعصار بعد (فردوسی، فرخی و نظام الملک) از میان آنان برخاستند.

روحانیان

از دیگر طبقاتی که در عصر ساسانی قابل ذکرند، روحانیان یا اثروان بودند که نسبت خود را به شاهنشاه داستانی ایرانی، منوچهر، می‌رساندند [کریستین سنن، ۱۳۴۵: ۱۰۴]. آنان ریشه در طبقه مغان داشتند و به مثابه متحدان خاندان ساسان، از همان آغاز سلطنت در سیاست و حکومت شریک شدند [ابن مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۱۶].

روحانیون تمام وظایف سنتی خود، یعنی رسیدگی به امور مذهبی، اجرای احکام طهارت، تعیین میزان جرائم، انجام تشریفات مذهبی هنگام ولادت و ازدواج و مرگ، عیاد مذهبی، قضاوت، آموزش علوم گوناگون، نجوم و... را به انجام می‌رساندند.

تعلیم و تربیت در انحصار آنان بود و سلسله مراتب آن‌ها موجب شد، از دربار تا روستا را پوشش دهند. لوازم و امکانات زندگی آن‌ها به خصوص در روستا، به وسیله‌ی کشاورزان و دهقانان فراهم می‌شد. ریاست روحانیون با موبدان موبد بود که فتاوی مذهبی را صادر می‌کرد. تشریفات مذهبی آتشگاه بر عهده‌ی هیربدان به ریاست هیربید هیربدان بود. کریستن سن به نقل از خوارزمی، هیربدان را خادمان آتش خوانده است که گاهی به امور قضاوت هم رسیدگی می‌کردند [کریستن سن، ۱۳۴۵: ۱۴۰]. محاکم هر ناحیه را یک نفر قاضی روحانی ملقب به سر و شورزادریگ^{۲۵} یا مستمع روحانی و دیگر دستور همداذ انجام می‌داد [کریستن سن، ۱۳۴۵: ۳۲۳] وردید^{۲۶} (استاد عمل) و دستور^{۲۷} [پیشین] نیز از مقامات روحانی بودند که اجرای امور مذهبی و مشاوره‌ی امور قضایی را به انجام می‌رساندند. اداره‌ی آتشکده‌ها، حتی آتش‌خانه‌های خصوصی منازل در روستا، با روحانیون بود و بر شیوه‌ی جمع‌آوری مالیات نیز نظارت داشتند.

در اواخر عصر ساسانی، مقام مذهبی دیگری به نام مصمغان پدیدار شد که به معنی مهتر و رئیس مغان، در ری تا سال ۱۴۱ هـ. ق. مستقر بود. پیش‌نماز و افروزنده‌ی آتش، «زوت»^{۲۸} و ریاست مراسم آتشگاه، «زوتر»^{۲۹} خوانده می‌شدند. فردوسی از این طبقه به نام کاتوزیان، آموزیان یاد کرده است. پست‌ترین لایه‌ی طبقه‌ی روحانی را آذربدان تشکیل می‌دادند. قاضی نیروی نظامی، با نام «سپاه‌دادور» روحانی بود. پادشاهان به هنگام قدرت سعی داشتند، از اقتدار روحانیون زردشتی بکاهند و حمایت آن‌ها از نوآندیشانی که در تاریخ نام آن‌ها ماندگار شده است، خود می‌تواند نشانگر این تلاش باشد. در مقابل، آنان نیز با نفوذ در انجمن‌های تصمیم‌گیرنده تلاش

می‌کردند، در خلع و برکناری پادشاهان یا ممانعت از تصاحب تاج و تخت سلطنت شاهزادگان مخالف خود اثر گذارند. گرچه تلاش آنان چندان مؤثر واقع نشد، اما از نزاع و کشمکش پنهانی میان مذهب و سیاست حکایت دارد.

روحانیون زردشتی برای حفظ اقتدار خود، در پی کسب ثروت حاصل از نذورات، وقف، صدقات و عشریه [قرای، ۱۳۷۷: ۳۵۲] از مالکان عمده‌ای شدند که اراضی آنان در اواخر عصر ساسانی چشم‌گیر بوده است. تبدیل روحانیت زردشتی به دستگاه دینی دولتی، فرایندی بود که از پایان سده‌ی سوم میلادی آغاز شد و با استحکام توان اقتصادی و سازمان درونی این دستگاه و روابط تنگاتنگ مذهب و سیاست شکل گرفت.

دبیران

دبیران^{۳۱} یا مستخدمین ادارات، طبقه‌ی سومی بودند که در عصر ساسانی از بطن روحانیون خارج شدند. احتمالاً استفاده‌ی بیشتر از تخصص‌ها، موجب جدایی قشر کاتبان از روحانیان شد. آنان به جهت توانایی اداری و نظارتشان بر امور دیوانی و درآمدها، مورد توجه قرار گرفتند و از آن پس، ساسانیان نیازهای خود به تخصص‌های دیوانی را، بدون حضور روحانیون و با کمک دبیران مرتفع می‌ساختند.



ریاست آنان با دبیر مهشت یا دبیر بذ بود که گاهی مأموریتی سیاسی نیز به او واگذار می‌شد. خوارزمی از دبیران متعددی یاد کرده است: شهر آمار دبیر (دبیر عواید دولت شاهنشاهی)، گدگ آمار دبیر (دبیر عایدات دربار سلطنتی)، گنج آمار دبیر (دبیر خزانه) آخور آمار دبیر (دبیر اصطبل شاهی)، روانگان دبیر (دبیر امور خیریه) و آتش آمار دبیر (دبیر عایدات آتش) [خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۱۳]. در میان آنان مترجمانی وجود داشتند که گاهی شاهنشاه را در شکار همراهی می‌کردند، دبیران در نگارش اسناد و نامه‌ها، تدوین و تحریر احکام پادشاهی، ثبت صورت مالیات در دفاتر، محاسبات دولتی و... دست داشتند. دبیران شامل کارمندان اداری، پزشکان، شاعران و... بودند [کریستن سن، ۱۳۴۵: ۱۵۵].

ارتشیان

ارتشیان یا نظامیان، گروهی دیگر از اشراف و بزرگان عصر ساسانی بودند که در زمان جنگ، در نیروی نظامی خدمت می‌کردند. این نیرو در دوران خسرو اول دستخوش تغییر شد و شاهنشاه از دهقانان وفادار به سلطنت نیرویی به وجود آورد که به تدریج به اشراف نظامی تبدیل شدند. فرماندهی سپاه نیز از یک نفر با نام «ایران سپاه‌بذ»، به چهار نفر سپرده شد. امتیاز ایران سپاه‌بذ، نواختن شیپور به هنگام ورود او به اردوی نظامی بود. برخی منابع در ذکر موقعیت نظامی ایران عصر ساسانی، از برقراری نظم و ترتیب در سپاه

به وسیله‌ی ایران سپاه بیدار کرده‌اند. او از اعضای کوچک مشاوران شاهنشاهی به حساب می‌آید که زیر نظر ارتشداران سالار خدمت می‌کرد. از آموزگار امیران، با نام مؤبد اساوره نیز یاد شده است که برای آشنایی جنگجویان به وظایفشان، به شهرها و روستاها سفر می‌کرد. نظامیان به دو گروه پیاده و سواره تقسیم می‌شدند که بخش اعظم پیاده‌نظام را کشاورزان تهنی دست تشکیل می‌دادند.

کشاورزان

کشاورزان آخرین طبقه از سلسله مراتب اجتماعی بودند که با زمین سروکار داشتند و دست‌مایه‌ی آن‌ها موجب شکوفایی اقتصاد عصر ساسانی شد. آنان با پیشه‌وران طبقه‌ی جدایی را به وجود آوردند که ریاست آن با واستریوشان سالار یا هوتخش بید بود. عضو چهارم را مهته خوانند و ایشان برزیگران و راعیان و تجار و سایر محترفه‌اند [نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۷].

کشاورزان تولیدکنندگان و مالیات‌دهندگان عصر خود بودند و گرچه در منابع از اندرزشاهان به فرزندان، حفظ رعایت حال آنان بود، اما باید دقت داشت، در جامعه‌ای که دارای سلسله‌مراتب بسته‌ی اجتماعی است، اگر از دهقان سخن به میان آید، مسلماً به لایه‌ای از طبقه‌ی مولد اشاره شده که در پایین‌ترین رده‌ی اجتماعی نجیبی درجه اول و در بالاترین بخش طبقات آخر قرار داشت. مسلماً در چنین جامعه‌ای که هرم طبقات آن از وجه متمیزه‌ی آن به حساب می‌آید، اجتناب به فاعده‌ی هیم خیالی خام است. لذا تنها قشر قابل اعتنا در جامعه‌ی مولد، دهقانان بودند که شاه‌رگ اقتصادی دوران خود را در دست داشتند و واسطه‌ی میان کشاورزان و طبقه‌ی حاکم به شمار می‌رفتند و به نام نجیبی درجه دوم شناخته شده بودند.

نتیجه‌گیری

هرکدام از طبقات، آتشکده^{۳۲}، دیوان و رئیس‌ی مخصوص داشتند [طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۶] که لزوماً از اعضای آن طبقه نبودند؛ مثل فرزندان مهر نرسه که هر یک ریاست طبقه‌ای را عهده‌دار بودند [گریستین سن، ۱۳۷۴: ۳۹]. همان‌طور که آمد، ریاست روحانیان با مؤبد موبدان بود، جنگیان با ایران سپاه بید، دبیران با ایران دبیر بید و کشاورزان و پیشه‌وران با واستریوشان سالار و هوتخش بید [گریستین سن، ۱۳۷۴: ۳۹] بود.

ضوابط سخنی برای جابه‌جایی وجود داشت و در اصل می‌توان گفت غیرممکن بود، مگر با رضایت شاهنشاه و تصمیم انجمنی و گذراندن مراحل چند، آن‌هم در طبقات بزرگان. «آدمی زاده برین چهار عضو در روزگار صلاح باشد، البته یکی با یکی نقل نکند، الا این که در جلدت یکی از ما، اهلیتی شایع یابند، آن را بر شهنشاه عرض کنند. بعد تحریرت موبدان و هرایزه و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند، به غیر طایفه الحاق فرمایند [نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۹-۵۷].

در «صیبری خرد» آمده است: «وظیفه‌ی صنعتگران و پیشکاران آن است که کاری را که ندانند، بدان نبرند»^{۳۳} [تفضیلی، ۱۳۷۹: ۱۴۹].

ابن اثیر نیز می‌نویسد: «از هنگامی که اردشیر بر سر کار آمد، رواج نداشتند هیچ‌کس از فرودستان، از کار و پیشه‌ی خود بیرون آید و با کار و پیشه‌ی دیگری برگردند» [ابن اثیر، ۱۳۷۴: ۱۳۶۸].

مسعودی، برای هر طبقه لایه‌بندی داخلی قائل شده است. موبدان را شامل قضات (دادور)، علمای دین (مغان)، هنرمدان، دستوران، معلمان و اندرزبدان می‌داند. مستخدمین ادارات را شامل منشیان، محاسبان، نویسندگان احکام، نویسندگان اجازه‌نامه‌ها و قراردادهای، مورخان، پزشکان، منجمان، و توده‌ی مردم را مرکب از اصناف و مشاغل چون نجاران، ملاحان، سودگران و سایر پیشه‌وران می‌داند [همان، ص ۲۴۱-۲۴۰].

جاحظ، از طبقات چهارگانه‌ای در کتاب خود یاد کرده است که «آن‌ها زادگان‌اند و شاهزادگان، ناسکان که خدمت‌گزاران آتشکده‌ها و پزشکان، نویسندگان، اخترشماران و طبقه‌ی چهارم که بزرگران و مهان بودند» [جاحظ، ۱۳۰۸: ۳۱-۳۰].

با توصیف متفاوتی که منابع از طبقات دارند، اکثراً به همان طبقاتی اشاره کرده‌اند که تنسر، آن‌ها را اعضای اربعه خوانده است؛ که «سر» آن اعضا پادشاه است، عضو اول اصحاب دین و این عضو دیگر بار بر اصناف است، احکام و عباد و زهاد و سندن و معلمان، و عضو دوم مقاتل، یعنی مردان کارزار، عضو سوم کتاب و ایشان نیز بر طبقات‌اند و عضو چهارم را مهته خوانند و ایشان برزیگران» [نامه‌ی تنسر، ۱۳۵۴: ۵۷].

در ادبیات دینی پهلوی، طبقات چهارگانه به بدن انسان تشبیه شده‌اند که روحانیان به منزله‌ی سر، سپاهیان به جای دست، کشاورزان در حکم تن، و پیشه‌وران همانند پا شمرده شده‌اند [گریستین سن، ۱۳۷۴: ۶۶]. روابط طبقات با تغییر قدرت و نقش هر طبقه دستخوش دگرگونی شده است. در اصل، ساسانیان با ترتیب دادن وظایف و اختیارات هر قشر و اعضای آن‌ها، امور دفاعی را به سپاهیان و امور فرهنگی را به روحانیون و سپس دبیران، و تولید ثروت را بر عهده‌ی دهقانان و کشاورزان گذاشتند. اما با تغییراتی در روند اجتماعی عصر ساسانی، طبقات دست‌خوش دگرگونی شدند. چنان‌که دبیران از بطن روحانیون بیرون آمدند و با طبقه‌ی نظامیان دچار تحول شدند. زیرا در گذشته، خاندان‌های مقتدر زمین‌دار، از سرداران سپاه مجزا نبودند. یا در حقیقت، فاتحان نظامی همان صاحبان زمین و ثروت بودند. اما با گذشت زمان و ماندگاری آنان در املاکشان، یک بخش از نظامیان نیز در کنار آنان شکل گرفتند که تا پایان دوران ساسانی، متحد زمین‌داران بودند. روابط آنان با دهقانان چندان خوب نبود، زیرا فشار جنگ‌های طولانی خسرو دوم و تأمین مخارج سپاه، بر دوش تولیدکنندگان (دهقانان) سنگینی می‌کرد و بی‌تردید، یکی از عوامل عمده‌ی عدم حمایت دهقانان از بزرگواران سوم و رها ساختن او، به دلیل تضاد میان خاندان‌های حکومتگر و دهقانان بود.

خاندان‌ها و دودمان‌ها پیوند خلل‌ناپذیری با یکدیگر داشتند و قوانین جامعه، برای حفظ خون و اساس ثروت آن‌ها وضع شده بود.

فردوسی، از آن‌ها با نام کاتوزیان-آموزیان (روحانیان) نیساریان (تیشتریان- ارتشیان) نسودی (برزگران) یاد کرده است.

اردشیر، از بدو تأسیس سلسله سعی کرد، قانون حفظ فواصل طبقاتی را رایج سازد. خرم باش، فواصل استقرار طبقات در حضور پادشاه را تعیین می‌کرد. اسواران و شاهزادگان که جملگی از اشراف بودند، با فاصله‌ی ده ذراع از شاهنشاه در سمت راست مجلس و مرزبانان و شاهان ولایات مقیم دربار و سپه‌داران با فاصله‌ی ده ذراع از طبقه‌ی اول، و دلقکان و بنده گویان با ده ذراع از طبقه‌ی دوم می‌ایستادند... در میان حاضرین، افراد فرومایه، معیوت، پیشه‌ورانی چون حجامتگر، جولاگر و کسانی که با علم و دانش سروکاری نداشتند، نبودند [مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۴۱].

شکی، در مقاله‌ی خود تحت عنوان «citizenship»، مردم را به شهروندان طبقه‌ی بالا (نجبا)، طبقه‌ی میانی (روحانیان، سران ارتش و دبیران) و طبقه‌ی پایین که مرد و زن شهری بودند، تقسیم کرده است که فقط طبقه‌ی نجبا اجازه‌ی جابه‌جایی داشتند.

بدین ترتیب، براساس سلسله‌مراتب بسته‌ی اجتماعی دوران ساسانی، جامعه به دو قشر غنی و فقیر تقسیم شده بود که با رنگ لباس از هم جدا می‌شدند. اغنیا، با تکیه بر ثروت و نسب، در بسیاری از رویدادهای سیاسی و اقتصادی نقش داشتند و روند تحولات اجتماعی را رقم می‌زدند. اما در نهایت، این ویژگی خود سبب سقوط خاندان ساسان شد و در مقابل شعار برابری و عدالت اجتماعی اسلام، دوام نیارود و فروپاشید.

پی‌نوشت‌ها:

1. nafeh
2. man
3. vis
4. vispatiš
5. šoiora

۶. کریستن سن احتمال می‌دهد که شیوره همان کوره باشد.

7. zantav(u)
8. dahyav
9. a thravan
10. rathaešhtar
11. vāstryo fshuyant
12. huti
13. تصویری که از تاج گذاری اردشیر با دریافت حلقه و عصای شاهی از اورمزد بر صخره‌ها حک شده است، القای این تفکر بود. شاهنشاه با لقب پریستار (پاتخشای patixšay) عنوان مذهبی را بر عنوان شاهی افزوده و روندی که با فرزندان اردشیر دنبال شد [مشکور، محمدجواد. تاریخ سیاسی ساسانیان. دنیای کتاب. تهران. ۱۳۶۷. ص ۱۴۷].
14. Istan
15. bidhakhsh
16. gedh
17. shahrih
18. dehigh

۱۹. مرزبان در زبان فارسی به معنی سرحد دار بود. مرز (سرحد) و بان (سرپرست).
۲۰. بلاذری در فتح البلدان، ابن خردادبه در المسالك والممالک، بیرونی در آثارالباقیه و حمزه‌ی اصفهانی در سنی الملوک و الانبیا، به القاب متعدد آن عصر اشاره دارند.

21. Bardz
22. Pativ
اصطخری در المسالك والممالک به حضور دودمان‌های بزرگ قدیمی اشاره می‌کند (ص ۲۷۲).

۲۴. رنگ لباس روحانیان سفید، نظامیان ارغوانی و سرخ و دهقانان نیلی، و کشاورزان تپی دست آبی بود. [مجله‌ی آرش، شماره‌ی چهاردهم، دوره‌ی پنجم، نیمه‌ی ۱۳۶۰، مقاله‌ی نگارش در تحول سالیانه‌های نظام طبقاتی، ص ۱۷۰، درباری، توریج. تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه‌ی

قدرت دیرجی مهرداد، ققنوس، ۱۳۸۲، ص ۱۱۳۷].

25. sroshavarzdarigh
26. vardbadh
27. Dastvar
28. zot
29. zoater

۳۰. لقب دستور رذبود [کریستن سن، ۱۳۴۵: ۹۵].

31. Dibheran
۳۲. القاب و مناصب نظامی در عصر ساسانیان در رشد آموزش تاریخ، دوره‌ی ششم، شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۸۳، به تفصیل آمده است.

33. Athraṽan -Aorāvān
34. Raoa -Rathaešhtar
35. Hutuhštar-Rastryofšuyant

۳۶. سه آتشکده‌ی بزرگ عصر ساسانی، آذرفرغ به روحانیان، آذرگنیش به نظامیان، و آتش برزین مهر به کشاورزان تعلق داشتند. آتش شهرها و روستاها در درجات پایین‌تر قرار داشتند (فرای ریچارد، پیشین، ص ۳۷۹ تا ۳۸۰).

۳۷. پیش (پیشکاران) به معنی آراستن و زینت دادن در پارسی باستان و اوستایی است، یعنی ظاهر و لباس [مجله‌ی آرش، پیشین].

۳۸. Framadher: در برخی منابع، لقب صدراعظم را در هندریذ (هندریزید) آورده‌اند. در دوران اردشیر، ایرسام با لقب صدراعظم انجام وظیفه کرد. و یا در زمان یزدگرد دوم، فرمتر، مشاور یا مدیر دربار تلقی می‌شد [کریستن سن، ۱۳۴۴: ۱۳۴، نامه‌ی تنسر، ۱۳۴۴: ۲۳].

منابع

۱. ابن مسکویه، ابوعلی یزیدی، تجارب الاسم (ج ۱)، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی، سروش، تهران، ۱۳۶۹.
۲. ابن اثیر، عزیزالدین، تاریخ الکامل (ج ۱)، ترجمه‌ی محمدحسین روحانی، اساطیر، تهران، ۱۳۷۴.
۳. ابن حوقل، ابوالقاسم، صورة الارض، ترجمه و تصحیح جعفر شعار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
۴. اصطخری، ابواسحق، المسالك والممالک، به کوشش ایرج افشار، نگاه ترجمه و نشر کتب، تهران، ۱۳۴۷.
۵. بیانی، شیرین، شامگاه اتکنتان و بامداد ساسانیان، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
۶. تقضی، احمد، مینوی خرد، به کوشش ژاله آموزگار، طوس، تهران، ۱۳۷۹.
۷. جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر، تاج (در اخلاق پادشاهان و منش ایشان)، ترجمه‌ی نوبخت حبیب‌الله، چاپ تابان، تهران، ۱۳۰۸.
۸. خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم، نوزده‌نامه به کوشش علی حصوری، طهریزی، تهران، ۱۳۴۳.
۹. خوارزمی، احمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، ترجمه‌ی حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
۱۰. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک (ج ۵)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران، ۱۳۷۵.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (ج ۶)، ژول مول، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۳.
۱۲. فرای ن، ریچارد، میراث باستانی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
۱۳. کریستن سن، آرثور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۵.
۱۴. _____، وضع ملت و دولت و دربار در دوره‌ی ساسانیان، ترجمه و تحریر مجتبی مینوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۵. مظاہری، علی اکبر، خانواده‌ی ایرانی در دوران پیش از اسلام، ترجمه‌ی عبدالله توکل، نظر، تهران، ۱۳۷۷.
۱۶. مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب و معادن الجواهر (ج ۱)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
۱۷. _____، التیبه و الاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.
۱۸. مؤلف بی‌نام، مجمل التواریخ و الفصص، تصحیح ملک الشعرای بهار، چاپخانه خاور، تهران، ۱۳۱۸.
۱۹. نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی ایران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۲.
۲۰. نامه‌ی تنسر به گشتاسب شاه، به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۴.
۲۱. ویسپوفز، یوزف، ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد، ترجمه‌ی مرتضی ثابت‌فر، ققنوس، تهران، ۱۳۸۰.
۲۲. بیکرمان، د. ا. د. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (ج ۳)، گردآورنده احسان یار شاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.
23. Shaki m (1990). Class system III, in the Parthian and Sasanian period: Vol III, London and New york, p 654-658.
24. Bolsara, m, a, jamshed, jee, The matikane hezardastan, m, a, Translated with introduction glossary and index, 1937, Bomby.